

بررسی تطبیقی عدالت همه‌ی صحابه، بر اساس آیه‌ی ۱۰۰ سوره‌ی توبه*

کعبه عباس اسماعیلی زاده^۱

کعبه هادی مقنی^۲

چکیده

اهل سنت غالباً جایگاهی بسیار والا همچون جایگاه عصمت برای صحابه‌ی پیامبر ﷺ قائل‌اند. در نگاه ایشان صحابی پیامبر، به دلیل درک ظاهری پیامبر اکرم ﷺ از هرگونه خطا و اشتباهی، مصون بوده‌اند و برای این ادعای خود، آیاتی از قرآن کریم ذکر می‌کنند؛ از جمله این که طبق آیه‌ی ۱۰۰ سوره‌ی توبه، تمام صحابه را از جمله‌ی سابقون می‌دانند که هم خدا از آنها راضی است و هم آنان از خدا راضی هستند، لذا همگی عادل‌اند و در مورد آنها جرح و تبدیل راه ندارد. در قرآن کریم، واژه‌ی «صحابی» با این معنای کنونی بیان نشده و اگر مدح و ثنایی به مسلمین نسبت داده شده، مطلق نیست بلکه مشروط به برخی شرایط، از جمله ایمان و عمل صالح افراد است، نه به صرف صحابی بودن آن‌ها. با توجه به بررسی آیه‌ی ۱۰۰ سوره‌ی توبه، عدالت همه‌ی صحابه اثبات نمی‌شود.

واژه‌های کلیدی: صحابه، عدالت، آیه‌ی ۱۰۰ سوره‌ی توبه، مهاجر، انصار، تابعین به احسان.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۲۵ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۳/۱۳

۱. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه فردوسی مشهد،

esmaelzadeh@um.ac.ir

۲. دانش‌پژوه سطح سه رشته تفسیر و علوم قرآن مدرسه تخصصی قرآن و عترت مشهد (نویسنده مسئول)

hadimoghanni1368@gmail.com

مقدمه

صحابه، کسی است که پیامبر ﷺ را ملاقات کرده، به او ایمان آورده و با اعتقاد به اسلام از دنیا رفته است. درباره‌ی مفهوم و مصداق صحابه، میان تشیع و اهل تسنن اختلاف نظر وجود دارد. غالب اهل سنت، همه‌ی صحابه را بدون استثناء عادل می‌دانند و معتقدند که نمی‌توان هیچ کدام از آنها را به فسق و گناه متهم کرد. آنها معتقدند که صحابه‌ی پیامبر ﷺ در موارد متعدّد، به اجتهاد خود عمل می‌کردند؛ اگر در اجتهاد خود، به حقیقت می‌رسیدند، دو ثواب، وگرنه یک ثواب به آنها داده می‌شد. بنابراین در نگاه غالب اهل سنت، همه‌ی صحابه، علاوه بر عدالت، دارای اجتهاد نیز بودند.

در مقابل، شیعه می‌گوید با این که صحابی پیامبر بودن یک افتخار است و هیچ‌گاه نمی‌توان تمجیدها و تأییدهای آیات قرآن و خدمات ارزنده و مجاهدت‌های خالصانه و نقش بی‌بدیل صحابه را در تحکیم و تثبیت اسلام نادیده گرفت، اما به هیچ‌وجه نمی‌توان آنها را هم‌سنگ و هم‌سطح پنداشت؛ همان‌گونه که نمی‌توان فضیلت عدالت و اجتهاد را برای همه‌ی آنها مطلق و عام در نظر گرفت و نیز نمی‌توان تمجیدها و تعریف‌های قرآن را وسیله‌ای برای مصوئیت آنان از گناه، به‌ویژه مصوئیت همیشگی آنها دانست. به نظر شیعه، این اعتقاد نمی‌تواند درست باشد که صرف دیدار پیامبر ﷺ، همچون کیمیایی، شخص را مصوئیت دائمی می‌بخشد.

در مورد بحث عدالت صحابه، فعالیت‌هایی صورت گرفته است؛ از جمله مقالات: «عدالت صحابه در ترازوی تحقیق» نوشته‌ی عباس نیکزاد، «عدالت صحابه؛ زمینه‌ها، پیامدها و نتایج» اثر علی حسن‌بگی، «عدالت صحابه و نقد ادله قرآنی آن» نوشته‌ی محمّد صدقی و «عدالت صحابه از دیدگاه قرآن و حدیث» از جعفر سبحانی تبریزی. کتاب‌هایی نیز در این موضوع تألیف شده است؛ از جمله: «نقصدی بر نظریه عدالت و مرجعیت دینی صحابه» نوشته‌ی علی اصغر رضوانی، «نظریه عدالت صحابه» از عبدالرحیم حصینی موسوی، «پژوهشی در عدالت صحابه» اثر احمدحسین یعقوب اردنی، و «عدالت صحابه» نوشته‌ی علی حسینی میلانی.

۱. مفهوم‌شناسی «عدالت»

۱-۱. «عدالت» در لغت

عَدْل، نقیض جور و ستم است. (الفراهیدی، ۱۴۱۴: ۵۵/۲) عدل، حدّوسط بین افراط و تفریط است به گونه‌ای که در آن هیچ زیاده و نقصان نباشد. (مصطفوی، بی‌تا: ۵۵/۸) «عدالت» و «معادله» را در لغت، به معنای «مساوات» می‌دانند. واژه‌های «عَدْل» و «عِدْل» با کسره، از جهت معنا به هم نزدیکند، ولی «عَدْل» در جایی به کار می‌رود که فهم و درک همراه با بصیرت و معرفت باشد؛ مانند: احکام؛ آیه‌ی شریفه‌ی «أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا» (مائده/۹۵) نیز به همین معناست، ولی «عِدْل» با کسره، در جایی به کار می‌رود که فهم و درک، با حس همراه شود، مانند: وزن کردنی‌ها، شمردنی‌ها و پیمانہ کردنی‌ها. (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ذیل ماده‌ی «عدل»)

۱-۲. «عدالت» در اصطلاح

عدالت در اصطلاح، به معنای پیروی از اوامر خدای تعالی و پرهیزکردن از امور نهی شده است. می‌دانیم که گاه انسان مکلف، به برخی از گناهان آلوده می‌شود و نیز از انجام برخی واجبات دور می‌ماند؛ ازاین‌رو، باید گفت که عادل، کسی است که به انجام واجبات و پرهیز از محرّمات شناخته شده است؛ مانند کسی که در رفتارش به حقیقت می‌گردد و در سخن نیز از آنچه به دین و مروّت وی آسیب می‌رساند، پرهیز می‌کند. اگر کسی چنین بود، به عدالت در دین و صداقت در نقل حدیث متّصف می‌شود، ولی در تحقّق این اتّصاف، غیر از گناهان کبیره، باید از گناهان صغیره نیز پرهیز کرد. برخی فقیهان امامیه نیز به همین نظریه معتقدند؛ چنان‌که ابن ادریس حلی، کسی را عادل می‌داند که واجبی را ترک نکند و امر قبیحی را مرتکب نشود. (حلی، بی‌تا، ۱/۲۸۰) همچنین در کلام علامه مجلسی و محقّق سبزواری نیز آمده که بنابر مشهور، معنای عادل این است که گناه کبیره نکند و بر انجام گناهان صغیره، اصرار نداشته باشد. مرحوم امام خمینی علیه السلام عدالت را اینگونه تعریف می‌کند: عدالت ملکه‌ای است که انسان را از معصیت خدا باز می‌دارد. ایشان فاسق را شخصی می‌دانند که مرتکب گناه کبیره یا مصرّ بر گناه صغیره است (شهادتش قبول نمی‌شود) حتی به احتیاط هم نزدیک است بگوییم که اگر شخصی

گناه صغیره هم مرتکب شود شهادتش قبول نمی‌شود مگر اینکه توبه کند یا عدالتش ظاهر شود. (موسوی خمینی، ۱۴۲۵: ۱۵۱/۴)

۱-۲. مفهوم‌شناسی «صحابه»

۱-۲-۱. «صحابه» در لغت

واژه‌ی «صاحب» در لغت به معنای «ملازم و معاشر» است، لیکن بسیاری از اهل لغت گفته‌اند که «صاحب»، در عرف، جز به کسی که ملازمت و معاشرت زیاد داشته باشد، اطلاق نمی‌شود. بر این اساس، اگر کسی با فردی یک یا دو بار هم‌نشین باشد یا تنها وی را ببیند، به وی جز به نحو مجاز، صاحب نمی‌گویند. مؤلف **مفردات** می‌گوید: در لغت، «صاحب» به معنای ملازم و همراه است و فرقی ندارد که این ملازم انسان باشد یا حیوان و چه با جسم باشد یا با توجّه و همت. ولی در عرف (اصطلاح) به کسی که همراهی‌اش با دیگری بسیار است، گفته می‌شود. (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ذیل ماده «صحب»)

در **لسان العرب**، ذیل ماده‌ی «صحب» نیز چنین آمده است که این ماده به معنای معاشرت کردن است و هر آن‌چه که ملازمت می‌کند. همچنین در بسیاری از کتب لغت، از جمله **قاموس المحيط**، **مصباح**، **العین** و **صحاح** (ذیل ماده‌ی صحب) همانند این تعبیر آمده است.

جمع‌بندی سخن بسیاری از اهل لغت این است که «صاحب» به معنای «ملازم، معاشر، ملائم و متابع» است. بنابراین صرف رؤیت یا لقاء، مصاحبت با او نمی‌باشد بلکه باید ملازمت وی زیاد باشد.

۱-۲-۲. «صحابه» در اصطلاح

۱-۲-۲-۱. نظریه‌ی اهل تسنن

ابن حجر عسقلانی در کتاب **الاصابه** صحابه را اینگونه تعریف می‌کند: صحابه کسی است که پیغمبر ﷺ را دیده و به او ایمان آورده و مسلمان مرده باشد. و این ملاقات فرقی ندارد کوتاه بوده باشد یا طولانی، حدیثی از حضرت نقل کرده باشند یا نه، حتی اگر تنها

یکبار پیامبر ﷺ را دیده باشند، اگرچه با او همنشین نشده باشند و یا به خاطر ناینایی، آن حضرت را با چشم سر ندیده باشند شامل تعریف صحابه هستند. (عسقلانی، بی تا: ۷/۱)

ابن اثیر نیز در کتاب **اسد الغابه**، صحابه را این به گونه تعریف می کند که اگر کسی است یک یا دو سال همراه رسول خدا ﷺ بوده و در یک یا دو جنگ حضور داشته باشد. در نظر عرف به شخصی صحابه اطلاق می شود که همراهی او با پیامبر ﷺ زیاد باشد. (ابن اثیر، بی تا: ۱۸/۱)

غزالی نیز گفته است: عرف، اسم صحابی را مخصوص فردی می داند که با پیامبر خدا ﷺ صحبت زیاد داشته باشد (غزالی، بی تا: مبحث عدالت صحابه) جلال الدین سیوطی نیز به نقل از سعید بن مسیب صحابه را اینگونه تعریف می کند: صحابی، کسی است که یک یا دو سال، با رسول خدا ﷺ همراه بوده و با او در یک یا دو غزوه شرکت داشته است؛ اخلاق واقعی اشخاص با همراهی طولانی در جنگ و کارزار مشخص می شود. درباره ی اعتبار یک سال نیز می گوید، این بخاطر آن است که یک سال، چهار فصل دارد و مزاج و خلق و خوی اشخاص همراه با دگرگونی فصل ها، تغییر می یابد و حقیقت خود را نشان می دهد. (سیوطی، ۱۴۱۷: ۱۸۸/۲)

۱-۲-۲. نظریه ی امامیه

آنچه گفته شد، اختلاف دیدگاه عالمان اهل سنت در معنای اصطلاحی صحابه بود که مبتنی بر این نظریه است که مفهوم صحابه، دارای شرافت و جایگاه ارزشمندی است؛ اما امامیه معتقد است که لفظ «صحابی» شرعی نیست (و این اصطلاح در لسان شارع نیامده)، بلکه شأن و مرتبه اش، مانند دیگر واژه های عربی است. این لفظ جز درباره ی کسی که ملازمتش زیاد باشد، به کار نمی رود و چون «صحبت» همواره میان دو کس مطرح است، از این رو، «صاحب» و جمع آن، یعنی «اصحاب» و «صحابه» به صورت مضاف به کار برده می شوند؛ مانند آنچه در قرآن آمده است در آیات ﴿أَصْحَابُ مُوسَى﴾ (شعراء/ ۶۱) و ﴿يَا صَاحِبِ السُّجْنِ﴾ (یوسف/ ۳۹) که به معنای لغوی آن است.

«صحابی» در عصر رسول خدا ﷺ نیز در همین معنای لغوی به کار می‌رفت و گفته می‌شد: «صاحب رسول الله ﷺ» یا «اصحاب رسول الله ﷺ» که همواره «صاحب» و «اصحاب» به «رسول خدا ﷺ» یا چیز دیگر افزوده می‌شد؛ برای نمونه، به آنان که در مسجد رسول خدا ﷺ ساکن بودند، «أصحاب الصُّفَّة» گفته می‌شد.

پس از رسول خدا ﷺ، صحابی بدون مضاف‌الیه به کار می‌رفت که مرادشان اصحاب رسول الله ﷺ بود و به صورت نامی برای آنان در آمد. از این رو، الفاظ «صحابه» و «صحابی» از اصطلاح‌های متشرّعه و مسلمانان بوده و اصطلاح شرعی نیست. (عسکری، ۱۴۱۶ق)

تأیید نظریه‌ی فوق، کاربردهای قرآنی است که بر اساس آن، کلمه‌های هم‌خانواده با «صحابه» مانند: «اصحابهم»، «اصحاب» و «صاحبهما»، بیش از ۹۷ بار و در همه‌ی موارد به صورت اضافه آمده است. افزون بر آن، این کلمات در همان معنای لغوی‌شان به کار رفته‌اند؛ یعنی به معنای مطلق همراهی و ملازمت کسی با شخصی یا چیزی بوده است و هیچ معنای ارزشی و اصطلاحی را دربر ندارد. به همین جهت، گاه مشرکان را خطاب می‌کند و پیامبر ﷺ را صاحب آنان می‌خواند؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ﴾ (تکویر/ ۲۲) «و رفیق شما دیوانه نیست» و همچنین ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى﴾ (نجم/ ۲) «یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده»؛ گاه انسان را همراه و مصاحب حیوان‌ها می‌خواند؛ چنان که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْهُوتِ﴾ (قلم/ ۴۸) «و مانند همدم ماهی مباش» و همچنین ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ﴾ (فیل/ ۱) «آیا ندیدی که پروردگار تو با سپاه فیل چه کرد؟!»

متشرّعان، معنای اصطلاحی آن را در گفتگوهای خود به کار می‌برند، ولی به دلیل گسترش یافتن مفهوم اصطلاحی «صحابه» در میان مسلمانان و به کارگیری فراوان آن در کتاب‌های تاریخی، حدیثی و فقهی، برخی از علمای شیعه به تبیین مفهوم اصطلاحی آن پرداخته‌اند. از این رو، گفته شده است: صحابی کسی است که در حال ایمان، پیامبر ﷺ را دیدار کرده و مسلمان از دنیا رفته است، اگرچه در این میان، مرتد شده باشد.

۲. نظرات اهل سنت در مورد عدالت صحابه

۲-۱. عقیده‌ی محدّثین

قول مشهور نزد اهل سنت آن است که همه‌ی صحابه، از کوچک و بزرگ تا مسلمانان باسابقه یا تازه مسلمانان، همگی به صرف دیدن پیامبر ﷺ و ایمان آوردن به او، عادل هستند و نباید در این باره تردیدی به خود راه داد. پس اگر خلاف و گناهی از آنان سر زده است، می‌بایست به نیکوترین وجه، توجیه کرد و از یادآوری خطاها و گناهان آنان دوری جست؛ زیرا همان اصحاب‌اند که برای اسلام جان‌فشانی کرده و اسلام و سنت نبوی را به دست ما رسانده‌اند.

ابن اثیر در مقدمه‌ی *اسدالغابه* می‌گوید:

سنته ایی که تفصیل الی لم و شد بخت حلال و حرام و غیرتاً ، از امور دین بر مدار آف الله ،
تھ افوانی ثبت است که جو لاسن ل و راوی ل آف الله اش لخته شده ب شد و مقدم بر هه ، اهد بل
رسول خدا هستند که اگر کسی ل ن را نش ل م ، ن لمانی اش نسبت به دیگران سخت تر و لک لرش
فزون تر است. پرسش ایسته آن است که ل م ل و احوال ل ی ل ب خوبی شد لخته شود. ه ل به ی
پ ل ی ، بل لیر راویا ن ، در همه ی این موارد مشترک ل ن ، مگر در جرح و تعدیل؛ زیرا همگی
ل آف الله ل ل ل اند و ایراد و لک ل بر آف الله م ممنوع است. (ابن اثیر ۴۵ : ۱ / ۱۰)

ابن حجر در فصل سوم مقدمه کتابش (الاصابه) در بیان حال صحابه و عدالت آن‌ها می‌گوید: اتفاق نظر وجود دارد میان اهل سنت بر اینکه همه صحابه عادل هستند، فقط عده‌ای زندیق با این نظر مخالف هستند. زیرا رسول خدا حق است، قرآن کریم حق است، هر چه او آورده حق است، اینها همه را تنها صحابه به ما رسانده‌اند و این گروه با نقض و جرح شاهدان ما، در پی ابطال و تباهی کتاب و سنت هستند، پس نقض و جرح خودشان سزاوارتر است؛ آنان زندیقان‌اند. (عسقلانی، ۱۴۱۵: ۲۲/۱) عسقلانی با این سخن، راه هر نقد و شبهه‌ای را که ممکن است در ذهن پیروان مذهب خلفا ایجاد شود، بسته است.

قرطبی در کتاب خود می‌گوید: «مُجاز نیست که به احدی از صحابه، خطا و اشتباهی به قطع نسبت داد؛ زیرا همه‌ی آن‌ها در افعالی که انجام می‌دادند، اجتهاد می‌کردند و رضای خداوند را اراده می‌نمودند و همه‌ی آن‌ها برای ما به عنوان امام هستند و ما نیز با بیان نکردن آن چه که میان آن‌ها اتفاق افتاده، تعبد می‌نماییم و ایشان را یاد نمی‌کنیم مگر به

خوبی، آن‌هم به‌خاطر حرمت همراهی آن‌ها با پیامبر و نهی ایشان از سب صحابه و این‌که خداوند ایشان را بخشیده و از رضایت بر ایشان خبر داده است. آن‌ها هرگز خطا نکردند و ما نیز حق بررسی اعمال ایشان را نداریم.» (قرطبی، ۱۳۸۴: ۳۲۱/۱۶)

شهرزوری، ویژگی همه‌ی صحابه را این می‌داند که از عدالت هیچ‌یک از آنان بحث نمی‌شود؛ زیرا عدالت آنان، امر مسلمی است که نص کتاب و سنت و اجماع بسیاری از امت بر آن دلالت دارد. (ر.ک: شهرزوری، بی‌تا: ۲۹۵)

۲-۲. عقیده‌ی اصولیون

علامه محمد ابوریه، که از اصولیون اهل سنت است، چنین می‌گوید: «اصحاب، همانند دیگر افرادند که غلط و اشتباه و نسیان، بلکه پیروی از هوا و هوس نیز از آنان امکان دارد؛ زیرا آنان نیز بشرند و طبیعت بشری در آنان، همچون دیگران است و کارهایی که دیگران انجام می‌دهند، بر آنان نیز رواست.» (ابوریه، بی‌تا: ۴۵۴) آمدی نیز آنان را مانند دیگران می‌داند که بحث از عدالتشان، ضروری است. (آمدی، بی‌تا: ۱۰۲/۲)

۳. ادله‌ی اهل سنت برای اثبات عدالت جمیع صحابه

معتقدان به عدالت همه‌ی صحابه، برای اثبات مدعای خود، به آیات قرآن استناد کرده‌اند؛ مانند:

۱. ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ أَلَمْؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمْ أَفَاسِقُونَ﴾ (آل عمران/ ۱۱۰)
 «شما بهترین امتی هستید که [برای اصلاح جوامع انسانی] پدیدار شده‌اید، به کار شایسته و پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند و زشت باز می‌دارید، و [از روی تحقیق، معرفت، صدق و اخلاص] به خدا ایمان می‌آورید. و اگر اهل کتاب ایمان می‌آوردند، قطعاً برای آنان بهتر بود؛ برخی از آنان مؤمن [به قرآن و پیامبرند] و بیشترشان فاسقند.»

۲. ﴿وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ وَ إِنَّ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَوُّفٌ رَحِيمٌ﴾ (بقره/ ۱۴۳)
 «و همان‌گونه [که شما را به راه راست هدایت کردیم] شما را امتی

میانه [ومعتدل و پیراسته از افراط و تفریط] قرار دادیم تا [در ایمان، عمل، درستی و راستی] بر مردم گواه باشید و پیامبر هم گواه بر شما باشد...»

۳. ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (انفال/ ۶۴) «ای پیامبر! خدا و مؤمنانی که از تو پیروی می کنند [از نظر حمایت و پشتیبانی] برای تو بس است.»

۴. ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (توبه/ ۱۰۰) «پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی و درستی از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود است و آنان هم از خدا راضی هستند؛ برای ایشان بهشت‌هایی آماده کرده که از زیر [درختان] آن، نهرها جاری است، در آن جا برای ابد جاودانه‌اند؛ این است کامیابی بزرگ.»

۳-۱. وجه استدلال به آیهی ۱۰۰ سورهی توبه

این آیه، سه گروه از مسلمانان، یعنی سابقین در هجرت، سابقین در نصرت و تابعین به احسان را نام برده که خدا از آنان راضی است. علمای عامه، این آیه را دلیل قاطع بر عدالت تمام صحابه، یعنی همه‌ی آن‌هایی که پیامبر ﷺ را دیده‌اند، تلقی کرده و می‌گویند: «بر اساس این آیه، صحابه، تعدیل شده‌ی خدا هستند و به اصطلاح از پل گذشته‌اند و در کمال ایمانشان، گناه اثر نمی‌گذارد و نور ایمان آنان هر ظلمت گناه را محو می‌کند! چون خدای متعال گواهی داده که از آنان راضی است و آنان نیز از خدا راضی‌اند.» (محمد رشید، بی‌تا: ۱۴/۱۱-۱۷) ابن حجر، ادعای توافق تمامی اهل سنت بر این اعتقاد را داشته و مخالفان آن را عده‌ای کم و مبتدعه خوانده است. (عسقلانی، بی‌تا: ۱/۱۶۲)

در تأیید مطلب فوق، روایتی از کعب قرظی مبنی بر این که خدا بهشت را بر محسن و مُسیء تمام صحابه واجب نموده است! می‌آورد؛ حمید بن زیاد می‌گوید: نزد محمد بن کعب قرظی رفتم و به او گفتم درباره‌ی اصحاب رسول خدا ﷺ چه می‌گویی؟ گفت: «همه‌ی یاران پیامبر ﷺ در بهشتند، اعم از نیکوکار و بدکار و گنهکار!» گفتم این سخن را از کجا می‌گویی؟ گفت: این آیه را بخوان ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ...﴾ تا آنجا که می‌فرماید: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ سپس گفت: اما درباره‌ی

تابعین، شرطی قائل شده و آن این است که آن‌ها باید تنها در کارهای نیک از صحابه پیروی کنند. (فقط در این صورت اهل نجاتند، و اما صحابه چنین قید و شرطی را ندارند.) (رازی، بی تا: ۱۲۷/۱۶ و ۱۲۹؛ مکارم شیرازی، بی تا: ۱۰۸/۸)

۳-۲. نقد و بررسی

آیه‌ی مورد استدلال، دارای مواردی است که با توجه دقیق به آن‌ها می‌توان نظریه‌ی مطرح شده توسط اهل سنت را قبول یا رد کرد.

۱. ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ﴾

مفسرین در مورد سابقین نخست مهاجر و انصار، اختلاف دارند که آیا منظور از ایشان: الف. آن کسانی هستند که به دو قبله نماز گزارده‌اند؛ ب. مقصود از ایشان کسانی هستند که بیعت رضوان کرده باشند، و بیعت رضوان، بیعت در حدیبیه است؛ ج. مقصود از ایشان، تنها و تنها اهل بدر هستند؛ د. کسانی هستند که قبل از هجرت، مسلمان شدند (محمد رشید، بی تا: ۱۳/۱۱) اما هیچ دلیل لفظی بر هیچ‌یک از این چند وجه در دست نیست.

چیزی که ممکن است تا اندازه‌ای از لفظ خود آیه استشمام نمود این است که منظور از ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ﴾ کسانی‌اند که قبل از هجرت، ایمان آورده و پیش از واقعه‌ی بدر، مهاجرت کردند و یا به پیغمبر ایمان آورده و او را منزل دادند؛ زیرا موضوع با دو وصف «سابقون» و «اولون» بیان شده، و اسمی از اشخاص و یا عناوین آن‌ها برده نشده، و این خود اشعار دارد بر این که سبقت و اولیت، به خاطر هجرت و نصرت، اعتبار شده است، و چون خدای سبحان طبقه سوم از اصناف سه‌گانه را در جمله ﴿وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ﴾ ذکر نمود، و آن را مقید به تابعین عصری معین، نکرد و همچنین توصیف به تابعین سابق و یا اول و یا امثال آن نکرد، و در نتیجه تمامی مسلمین بعد از سابقون اولون را شامل شد، قهراً مؤمنین به دین اسلام و آن‌هایی که به راستی مؤمن هستند و نفاق ندارند، از ابتدای طلوع اسلام تا روز قیامت، سه دسته شدند: یکی سابقون اولون از مهاجرین؛ دوم، سابقون اولون از انصار و سوم تابعین ایشان. دو صنف اول، تابع نیستند، پس در حقیقت، آن دو صنف، پیشوا و پیشرو و بقیه‌ی مسلمین [یعنی صنف سوم] تا روز قیامت تابع ایشانند، و اگر متبوع هم باشند به مقایسه با آیندگان متبوع‌اند.

سخن فوق، بهترین شاهد است بر این که منظور از سابقین اولین، همان کسانی‌اند که اساس دین اسلام را استوار نموده، قبل از آن که بنیانش استوار گردد و بیرقش به اهتزاز درآید، پایه‌های آن را بپا داشتند، حال یا به این که ایمان آورده و به رسول خدا ﷺ پیوسته، در فتنه‌ها و شکنجه‌ها شکیبایی نموده و از دیار و اموال خود چشم پوشیده به حبشه و مدینه هجرت کردند، و یا به این که آن حضرت را یاری نموده و او و مهاجرین با او را در شهر و خانه‌های خود منزل دادند، و قبل از آن که واقعه‌ای رخ دهد، از دین خدا دفاع کردند. این مطلب، تنها با کسانی انطباق دارد که قبل از هجرت رسول خدا ﷺ ایمان آورده و تا قبل از واقعه‌ی بدر - که ابتدای ظهور و قدرت‌نمایی اسلام است - دست از شهر و وطن خود شسته، به مدینه مهاجرت کردند، و یا به آن حضرت ایمان آورده، او را در شهر خود (مدینه) منزل داده و خود را آماده‌ی نصرتش اعلام داشتند. پس دو صنف اول (مهاجرین و انصار) جز با مهاجرین تا قبل از بدر، و انصار، یعنی مردم مدینه، تطبیق ندارد.

۲. ﴿سَبَقَ﴾

«سبق»، در مقابل لحوق و تابعیت، از امور نسبی است، و لازمه‌اش این است که مسلمین هر عصری، در ایمان به خدا سابق باشند بر مسلمین اعصار بعدی، و مسلمین اعصار بعدی لاحق باشند، لذا در آیه‌ی شریفه، «سابقون» را مقید کرده به «اولون»، تا دلالت کند بر این که مقصود، طبقه‌ی اول از مسلمین صدر اسلام است.

۳. ﴿الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ﴾

باید دانست که در زبان عرب، برای حرف «باء» چند معنا ذکر شده است؛ گاهی به معنای «فی - در» به کار می‌رود، گاهی معنای سببیت را می‌رساند، و گاهی مصاحبت را. «باء» در جمله‌ی مورد بحث، نمی‌تواند به معنای «فی» بوده و جمله چنین معنا شود: «و کسانی که سابقین اولین را در احسان متابعت کرده‌اند».

همچنین در این جا «باء» به معنای سببیت نیست؛ زیرا اگر به این معنا باشد، مفاد آیه چنین می‌شود: «و کسانی که سابقین اولین را به خاطر احسان پیروی کرده‌اند»؛ چون اگر «باء» به معنای «فی» و یا سببیت می‌بود، کلمه‌ی «احسان» را با «ال» می‌آورد، و می‌فرمود: «بالاحسان»، لیکن کلمه‌ی نامبرده را بدون «ال» آورده است. بنابراین در این جا مناسب‌ترین معنا برای «باء»، همان معنای سوم است، و در نتیجه مقصود از این قید چنین

می‌شود: «تبعیت آنان همراه با يك نوع احسان بوده باشد» پس احسان، وصفی برای پیروی می‌شود.

قرآن کریم تصریح می‌کند که پیروی دو جور است؛ یکی مذموم و ناپسند است؛ یعنی پیروی کورکورانه و از روی جهل و هوای نفس (مانند: پیروی مشرکین از پدرانشان و پیروی اهل کتاب از احبار و رهبانان و نیاکانشان) که جز متابعت هوی و شیطان، انگیزه‌ی دیگری ندارد؛ و دیگری ممدوح و پسندیده، و آن در مورد کسی است که از حق پیروی کند. خدای تعالی درباره‌ی آن می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ﴾ (زمر/ ۱۸) «و کسانی که گفتار را می‌شنوند و بهترین آن را پیروی می‌کنند، ایشانند آن کسانی که خدا هدایتشان کرده.»

از جمله شرایط «احسان در پیروی» یکی این است که عمل تابع، کمال مطابقت با عمل متبوع را داشته باشد، و اگر نداشته باشد، پیروی بد و مذموم است. پس، ظاهراً منظور از طبقه‌ی سوم، یعنی ﴿الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ﴾، کسانی هستند که با پیروی نیک، آن دو طبقه را پیروی کنند، یعنی پیرویشان به حق باشد [و یا به عبارتی، پیرویشان برای این باشد که حق را با آنان ببینند]، پس در حقیقت برگشت این قید، به این است که: پیروی دسته‌ی سوم از دو دسته‌ی اول، پیروی از حق باشد، نه پیروی به خاطر علاقه‌ای که به ایشان دارند، یا به خاطر علاقه و تعصبی که به اصل پیروی از آنان دارند، و همچنین در پیرویشان رعایت مطابقت را بکنند.

بنابراین آیه‌ی شریفه، مؤمنین از امت اسلام را، به سه طائفه تقسیم می‌کند: یکی سابقون اولون از مهاجرین؛ دوم، سابقون اولون از انصار، و طائفه‌ی سوم کسانی که این دو طائفه را به احسان (به حق) پیروی کنند.

۴. ﴿مِنْ﴾

کلمه‌ی «مِنْ» در جمله‌ی ﴿مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ﴾ تبعیضی است، نه بیانی؛ چون گفتیم فضیلتشان برای چه بود، و همه‌ی آنان این فضیلت را نداشتند، و نیز آیه‌ی شریفه می‌فرماید که خداوند از ایشان و ایشان از خدا راضی شدند، و به شهادت خود قرآن، همه‌ی مهاجرین و انصار این‌طور نبودند، بلکه يك عده از ایشان بیمار دل و دهن‌بین بودند، و تحت تأثیر سم‌پاشی‌های منافقین قرار می‌گرفتند، عده‌ای دیگر فاسق بودند، عده‌ای از

ایشان کسانی بودند که رسول خدا ﷺ از عمل آنان بیزاری جست؛ و معنا ندارد که خدا از کسانی راضی باشد که خودش آن‌ها را به این عناوین یاد کرده است. پس حکم به فضیلت سابقون اولون از مهاجرین و انصار، مقید به ایمان و عمل صالح است.

۵. ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾

رضایت از جانب مردم، به معنای موافقت دل با عملی از اعمال است، بدون این که ناراحت شود و احساس تضادی کند؛ مثلاً می‌گویند: فلانی به فلان امر راضی شد؛ یعنی موافقت کرد و از آن امتناع نورزید؛ این رضایت، به صرف کراهت نداشتن، حاصل می‌شود و لازم نیست که دوست هم داشته باشد.

پس رضایت بنده از خدای تعالی به این محقق می‌شود که هر امری را که خدا از او خواسته، کراهت نداشته باشد، و هر چیزی را که او نهی کرده و از بنده اش نخواست، دوست نداشته باشد. این، محقق نمی‌شود مگر وقتی که بنده به قضای الهی و کارهای تکوینی و عالمی او راضی، و همچنین به حکم او و آنچه را که تشریحاً از وی خواسته، تن در دهد؛ به عبارت دیگر، در تکوین و تشریح، تسلیم خدا شود، که همان معنای واقعی اسلام و تسلیم شدن به خدای سبحان است و این حرف، خود شاهد دیگری است بر آن چه که قبلاً گفتیم که حکم رضایت خدا در آیه‌ی مورد بحث، مقید به ایمان و عمل صالح است؛ به این معنا که خدای سبحان، از مهاجر، انصار و تابعین، کسی را مدح کرده که ایمان به خدا و عمل صالح داشته‌اند، و خبر می‌دهد که از این گونه افراد مهاجر، انصار و تابعین راضی است، و برای آنان بهشت‌هایی با نهرهای جاری، آماده کرده است.

رضایت خداوند، از اوصاف فعلیه‌ی اوست و خداوند به صفتی که قابل تغییر و تبدل است متصف نمی‌شود، در نتیجه تغییر و تبدل در ذات باری تعالی ایجاد شود و اگر بندگانش يك روز نافرمانی کنند، دچار خشم گردد و در روز دیگری اطاعت کنند، راضی شود. اگر می‌گوییم «خدا راضی می‌شود»، معنایش این است که او با عبد خود، معامله‌ی رضایت می‌کند، بر او رحمت می‌فرستد و نعمتش را بر او ارزانی می‌دارد، و اگر می‌گوییم «خشم می‌گیرد و غضب می‌کند»، بدین معناست که با بنده اش معامله‌ی غضب می‌کند، یعنی رحمت خود را از او دریغ نموده، او را دچار عذاب و نعمت می‌سازد؛ لذا ممکن

است که نخست راضی شود، و بعداً به خاطر نافرمانی بنده اش غضب کند، یا به عکس، در اول غضب کرده بود و بعد به خاطر اطاعتی که از بنده سر زد، از او راضی شود.

چیزی که از سیاق آیه‌ی مورد بحث برمی آید این است که مقصود از این رضایت، رضایتی است که دیگر زایل نمی شود، و خداوند از طوائف نام برده، طوری راضی شده که دیگر بر ایشان خشم نمی گیرد؛ چون رضایت از اشخاص معینی نیست، از طبیعت و جنس اخیار است از گذشتگان و آیندگان، که در ایمان و عمل صالح پیرو گذشتگانی هستند که در ایمان و عمل صالح پایدار بودند، و این امر، امری نیست که زمان در آن دخالت داشته باشد، تا صحیح باشد که در مقطعی از زمان، خدا راضی باشد، و در مقطع دیگر، خشم بگیرد.

با توجه به سیاق آیه، حکم به فضیلت آن دو طائفه و خوشنودی خدا از ایشان، مقید به ایمان و عمل صالح شده است؛ چرا که آیه‌ی شریفه، مؤمنین را در سیاقی مدح کرده که در همان سیاق، منافقین را به کفر و اعمال زشت مذمت نموده است. شاهد این مطلب، آیاتی است که خداوند متعال، مؤمنین را، به خیر و خوبی مدح نموده و به وعده‌های نیکی دلخوش ساخته، و در عین حال، گفتار خود را مقید کرده به صورتی که ایمان داشته باشند و عمل صالح انجام بدهند؛ مانند آیات:

- ﴿وَيَسْتَفِزُّونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ﴾ (غافر/۸۷) «فرشتگانی که عرش را حمل می کنند و آنان که پیرامون آن هستند، همراه سپاس و ستایش، پروردگارشان را تسبیح می گویند و به او ایمان دارند و برای اهل ایمان آموزش می طلبند، [و می گویند:] پروردگارا! از روی رحمت و دانش همه چیز را فرا گرفته‌ای، پس آنان را که توبه کرده‌اند و راه تو را پیروی نموده‌اند بیامرز، و آنان را از عذاب دوزخ نگه دار.»

- ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ... وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ (فتح/۲۹) «محمد، فرستاده خداست و کسانی که با او هستند بر کافران سرسخت و در میان خودشان با یکدیگر مهربانند،... [و] خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده است.»

- ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾
(بقره/ ۲۵) «کسانی که ایمان آورده و کارهای صالح کرده‌اند، نویدشان ده که بهشت‌ها در پیش دارند.»

- ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ﴾
(نساء/ ۱۲۴) «و هر کس از زن و مرد کارهای شایسته کند، به شرطی که ایمان داشته باشد، به بهشت داخل می‌شود.»

اگر حکم در آیه، مقید به ایمان و عمل صالح نباشد و خداوند ایشان را در هر حال - چه نیکی بکنند و چه نکنند، چه تقوا به خرج دهند و چه ندهند - می‌آموزید و از آنان راضی بود، دسته‌ای دیگر از آیات مورد تکذیب قرار می‌گرفت؛ از جمله آیات:

- ﴿فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَزِيضُ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾ (توبه/ ۹۶) «خداوند (هرگز) از جمعیت فاسقان راضی نخواهد شد!»

- ﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ (مائده/ ۱۰۸) «و خداوند، جمعیت فاسقان را هدایت نمی‌کند.»

- ﴿وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾ (آل عمران/ ۵۷) «و خداوند، ستمکاران را دوست نمی‌دارد.»

این آیات، یا به مطابقه و یا به التزام دلالت دارد بر این که خداوند از ستمگر، فاسق و هرکس که امر و نهی او را اطاعت نکند، راضی نیست، و این دلالت، طوری است که تخصیص و تقیید و یا نسخ بر نمی‌دارد، به طوری که بگوییم خدا از فاسقین و ستمگران راضی نیست مگر سابقین از مهاجرین و انصار و لو اینان فاسق و ستمکار باشند. (ر.ک: طباطبایی، بی‌تا: ۵۰۴/۹ - ۵۰۱)

خداوند متعال در سوره‌ی مبارکه جاثیه می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ (جاثیه/ ۱۶) «و به تحقیق ما به بنی اسرائیل کتاب و حکمت و نبوت دادیم و ارزاق طیب روزیشان کردیم و بر عالمیان عصر خود برتریشان دادیم» به بنی اسرائیل کتاب، حکم و نبوت داده شد و بر عالمیان عصر خودشان برتری یافتند، اما این تعریف، مقید است به این که بنی اسرائیل تقوا و عمل صالح را با خود داشته باشند؛ چنانچه بنی اسرائیل که ﴿وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ هستند، تغییر مسیر دادند، مصداق بارز آیه‌ی شریفه‌ی ﴿فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ﴾ (مائده/ ۱۳) «ولی این پیمان را شکستند و به خاطر همین جرم بزرگ لعنتشان کردیم.» و ﴿وَجَعَلْنَا

قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً ﴿مائده/۱۳﴾ «و دل‌هایشان را به قساوت و سختی مبتلا نمودیم» خواهند شد.

بنابراین تمام آیاتی که در مورد گروهی (صحابه) آمده و از آنان تعریف و مدح کرده، مشروط است به این که حالت اعتدال و تقوا را تا آخر عمر حفظ کرده باشند. همچنین اگر بنا باشد که حکم خشنودی خدا در آیهی مورد بحث، مقید به ایمان و عمل صالح نباشد، بایستی تمامی آیاتی که راجع به جزا و پاداش نازل شده و وعد و وعید می‌دهد، همه را مقید کنیم به غیر آن دو طائفه، و بگوییم: هر گناهی از هر کس سر بزند کیفری دارد مگر از سابقون از مهاجرین و انصار، و آیات راجع به جزاء و پاداش آن قدر زیاد است که اگر بخواهیم يك يك آنها را مقید کنیم، اصل نظام وعد و وعید اختلال یافته، بیشتر شرایع و احکام دین لغو گشته و حکمت تشریح آنها باطل می‌شود.

نتیجه

با توجه به مطالب فوق، دانسته می‌شود که «صحابی»، به معنای اصطلاحی، حقیقت مشرعه است و در دوره‌های بعد در میان مسلمانان پیدا شده است، لذا قرآن کریم واژه‌ی صحابی به معنای گفته شده را نمی‌شناسد. اگر قرآن کریم افرادی از مسلمین را مدح و ثنا گفته و یا وعده‌های نیکو داده، بر اساس ویژگی‌ها و اعمال نیک آن افراد به عنوان مؤمن است، نه به عنوان صحابی. رضایت خدای متعال در آیه، به معنای راضی بودن از آنها و لو هر کاری بکنند نیست، و آیه نسبت به عدالت تک تک افراد صحابه بیگانه است، چه رسد به این که گفته شود همه‌ی افراد صحابه عادل‌اند و لو کارهای خلاف عدالت از آنها صادر شود. لذا جرح و تعدیل در مورد همه‌ی مؤمنین جاری می‌باشد، مگر افرادی که شناخته شده باشند. با این بیان این ادعا که همه‌ی افراد مطرح شده در آیه، عادل‌اند و هیچ گناهی بر آنها اثر ندارد، يك ادعای گزاف و بی‌پایه خواهد بود.

* قرآن کریم

۱. آمدی، علی بن محمد، الاحکام فی اصول الاحکام، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۰۴ق.
۲. ابن اثیر، علی، اسد الغابة فی معرفة الصحابه، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۳. ابوریه، محمد، اضواء علی السنة المحمّديه، قم: البطحاء، پنجم، بی تا.
۴. افریقی مصری، محمد، لسان العرب، بیروت: دار الإحياء التراث العربی، ، ۱۴۰۸ق.
۵. حلّی، ابن ادريس، السرائر الحاوی للفتاوی، قم: دفتر نشر اسلامی، دوم، ۱۴۱۴ق.
۶. رازی، فخرالدین محمد، التفسیر الكبير بیروت: دار احياء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۷. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، بی جا: دفتر نشر کتاب، دوم، ۱۴۰۴ق.
۸. رضا، محمد، تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار، بیروت: دار المعرفة، ۱۴۱۴ق.
۹. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، قم: کتابخانه نجفی مرعشی، ۱۴۰۴ق.
۱۰. _____، تدریب الراوی، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۱۷ق.
۱۱. شهر زوری، عثمان، علوم حدیث، بیروت: دارالفکر المعاصر، سوم، ۱۴۰۴ق.
۱۲. طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ش.
۱۳. عسقلانی، ابن حجر، الاصابة فی تمییز الصحابه، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۱۴. عسکری، مرتضی، معالم المدرستین، تهران: مجمع العلمی الاسلامی، ششم، ۱۴۱۶ق.
۱۵. غزالی، محمد، المستصفی فی علم الاصول، بیروت: مؤسسة الرساله، ۱۴۱۷ق.
۱۶. الفراهیدی، خلیل بن احمد، العين، قم: اسوه، ۱۴۱۴ق.
۱۷. القرطبی، محمد، الجامع لاحکام القرآن، قاهره: دار الکتب المصریه، ۱۳۸۴ق.
۱۸. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، تهران: وزارة الارشاد الاسلامی، بی تا.
۱۹. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الإسلامیه، دهم، ۱۳۷۱ش.
۲۰. خمینی، روح الله، ترجمه تحریر الوسيله، قم: دفتر انتشارات اسلامی، بیست یکم، ۱۴۲۵ق.

